

درسهای انقلاب

نن، ۶ سپتامبر ۱۹۱۷

هر انقلابی بمعنای یک تحول ناگهانی و شدید در زندگی توده‌های عظیم مردم است. اگر موجبات چنین تحولی فراهم نشده باشد وقوع انقلاب حقیقی غیر ممکن است. همان گونه که هر تحولی در زندگی یک فرد، بسی چیزها به او میآموزد و وادارش میسازد خیلی چیزها را ببیند و به چیزهایی پی ببرد، به همان گونه هم انقلاب در مدت کوتاهی پر معناترین و گرانبهارترین درسها را به تمام مردم میآموزد.

در دوران انقلاب میلیونها و دهها میلیون تن از مردم در هر هفته بیش از یک سال زندگی عادی و خواب‌آلود چیز میآموزند. زیرا هنگامی که تحول ناگهانی و شدید در زندگی تمامی مردم روی میدهد، با وضوح خاصی معلوم میشود که هر یک از طبقات مردم چه هدفی را تعقیب میکند، چه نیرویی دارد و با چه روشهایی عمل میکند.

هر کارگر بلحاظ طبقاتی آگاه، هر سرباز و هر دهقانی باید بدقت در درسهای انقلاب روسیه تعمق کند، بخصوص اکنون، یعنی در پایان ماه ژوئیه که دیگر صریحا معلوم شده که نخستین مرحله انقلاب ما ناموفق بوده است.

۱

ببینیم در واقع هدف توده‌های کارگر و دهقان وقتی انقلاب میگردند چه بود؟ چه انتظاری از انقلاب داشتند؟ همانطور که میدانیم انتظار آنها آزادی، صلح، نان و زمین بود.

ولی حالا چه میبینیم؟

به جای آزادی، همان استبداد سابق دارد برمیگردد. مجازات اعدام برای سربازان در جبهه‌ها مقرر شده است. دهقانان به جرم تصاحب خودسرانه املاک مالکانی که معلوم نیست خودشان کجا هستند تحت تعقیب قرار گرفته‌اند، چاپخانه‌های روزنامه‌های کارگری را تاراج میکنند. روزنامه‌های کارگری را بدون محاکمه توقیف میکنند. بلشویکها را بازداشت میکنند، اغلب بدون هیچ اتهامی یا صرفا با اتهاماتی واهی.

شاید بعضی‌ها بگویند که تعقیب و دستگیری بلشویکها نقض آزادی نیست، زیرا فقط بعضی از افراد بدلیل اتهامات معینی دستگیر میشوند و تحت تعقیب قرار میگیرند. چنین ادعایی، به هر حال، دروغی غرضورزانه و کذب محض است؛ زیرا چگونه میتوان بخاطر جرم این یا آن فرد، حتی اگر در دادگاه به ثبوت رسیده باشند، چاپخانه‌ها را داغان و روزنامه‌ها را توقیف کرد؟ اگر دولت قانونا اعلام کرده بود که کل حزب بلشویک، با همه نظرات و عقایدش تماما مجرم است، قضیه فرق میکرد. اما همه کس میداند که دولت روسیه آزاد نه میتوانسته است چنین حکمی صادر کند و نه عملا چنین کاری کرده است.

آنچه بیش از هر چیز ماهیت جعلی و افتراآمیز اتهامات علیه بلشویکها را بیان میکند این است که روزنامه‌های ملاکین و سرمایه‌داران با هاری تمام بلشویکها را به علت مبارزه‌شان علیه جنگ و علیه ملاکین و سرمایه‌داران به باد حمله و ناسزا گرفته و خواستار دستگیری و تعقیب بلشویکها شده‌اند، و همه اینها مربوط به زمانی است که حتی هیچ اتهامی هم علیه احدی از بلشویکها ساخته نشده بود.

مردم صلح می‌خواهند. حال آنکه دولت انقلابی روسیه آزاد، بر اساس همان قراردادهای محرمانه‌ای که نیکلای دوم تزار سابق با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه بسته بود، جنگ غاصبانه را از سر گرفته است تا سرمایه‌داران روس هم امکان غارت ملل دیگر را بدست بیاورند. آن قراردادهای محرمانه همچنان مکتوم مانده‌اند. دولت روسیه آزاد با توسل به بهانه‌های گوناگون طفره رفته و تا همین امروز هم از پیشنهاد صلحی عادلانه به تمام ملل خودداری کرده است.

نان نیست. قحطی دوباره فرا می‌رسد. همه می‌بینند که سرمایه‌داران و ثروتمندان خزانه دولت را در مقابل تحویل سیورسات جنگی بیشترمانه می‌فربیند (اکنون جنگ هر روز برای مردم به بهای ۵۰ میلیون روبل تمام میشود) و سودهای کلان بیسابقه‌ای در مقابل نرخهای گزاف به جیب می‌زنند و حال آنکه در زمینه برقرار کردن کنترل مؤثر کارگران بر تولید و توزیع محصولات مطلقاً هیچ اقدامی به عمل نیامده است. سرمایه‌داران روز به روز گستاخ‌تر میشوند، کارگران را بیرون می‌کنند و به خیابان میریزند، و آنهم در زمانی که مردم از قحطی ارزاق بشدت در مضیقه‌اند.

اکثریت عظیم دهقانان در تعداد زیادی از کنگره‌ها با صدایی رسا و بنحوی روشن اعلام داشته‌اند مالکیت ملاکان را بر زمین بیعدالتی و دزدی میدانند. و حال آنکه دولتی که خود را انقلابی و دمکراتیک مینامد ماههاست که دهقانان را سر میداوند و با وعده و دفع‌الوقت فریبشان میدهد. سرمایه‌داران ماهها به چرنف وزیر اجازه نمیدادند قانون منع خرید و فروش زمین را انتشار دهد. و وقتی هم که بالأخره این قانون انتشار یافت، سرمایه‌داران بر ضد چرنف دست به تحریکات پلید افتراآمیزی زدند و اکنون هم آن را ادامه میدهند. گستاخی دولت در امر دفاع از ملاکین بجایی رسیده است که دهقانان را بجرم ضبط "خودسرانه" زمین به دادگاه میکشانند.

دهقانان را سر میداوانند و میکوشند آنها را متقاعد کنند که تا تشکیل مجلس مؤسسان صبر داشته باشند. ولی تشکیل این مجلس را سرمایه‌داران کماکان به تعویق می‌اندازند. اکنون که تحت فشار خواستهای بلشویکها این دعوت موکول به سی‌ام سپتامبر شده است، سرمایه‌داران آشکارا فریاد می‌زنند که این مهلت بسیار کوتاه و "غیر عملی" است و خواستار تعویق دعوت مجلس مؤسسانند... متنفذترین اعضاء حزب سرمایه‌داران و ملاکین یعنی حزب "کادتها" یا حزب "آزادی مردم" از قبیل پانینا Panina علناً مواعظ می‌کنند که دعوت مجلس مؤسسان تا خاتمه جنگ بتعویق بیفتد.

برای دریافت زمین صبر کن تا مجلس مؤسسان تشکیل شود. برای تشکیل مجلس مؤسسان صبر کن تا جنگ تمام شود. برای تمام شدن جنگ صبر کن تا پیروزی کامل بدست آید. همه حرفشان این است. سرمایه‌داران و ملاکین که در دولت اکثریت دارند دهقانان را آشکارا به تمسخر گرفته‌اند.

۲

اما در یک کشور آزاد، بعد از سرنگونی رژیم تزاری چطور چنین چیزی ممکن شده است؟

در کشور غیر آزاد، تزار و عده‌ای انگشت‌شمار از ملاکین و سرمایه‌داران و بوروکراتها هستند که بر مردم حکومت میکنند، کسانی که هیچکس انتخابشان نکرده است.

در کشور آزاد فقط کسانی بر مردم حکومت میکنند که از طرف خود مردم برای این کار انتخاب شده‌اند. هنگام انتخابات، مردم به احزاب تقسیم میشوند و علی‌القاعده هر طبقه از اهالی حزب خودش را تشکیل میدهد؛ مثلاً ملاکین، سرمایه‌داران، دهقانان و کارگران هر کدام حزبی جداگانه تشکیل میدهند. به این ترتیب در کشورهای آزاد حکومت بر مردم از طریق مبارزه علنی بین احزاب و توافقات آزاد آنها با همدیگر عملی میشود.

در حدود چهار ماه پس از سرنگونی رژیم تزاری در ۲۷ فوریه سال ۱۹۱۷، روسیه تقریباً مثل یک کشور آزاد اداره میشد، یعنی از طریق مبارزه علنی احزابی که آزادانه تشکیل شده بودند و بر اساس توافقات آزاد آنها. بنابراین برای فهم تحول انقلاب روسیه بیش از همه لازم است که احزاب عمده را بشناسیم، و بدانیم از کدام منافع طبقاتی دفاع میکردند و چه روابطی با هم داشتند.

پس از سرنگونی رژیم تزاری قدرت دولتی بدست اولین حکومت موقت افتاد، که از نمایندگان بورژوازی یعنی سرمایه‌داران که ملاکین هم به آنان پیوسته بودند، تشکیل میشد. حزب "کادت"، حزب عمده سرمایه‌داران، افتخار این را داشت که حزب حاکم و حزب دولت بورژوازی باشد.

تصادفی نبود که قدرت تماماً نصیب این حزب شد، گرچه کسانی که بر ضد نیروهای تزاری مبارزه کردند و در راه آزادی خون دادند، البته سرمایه‌داران نبودند بلکه کارگران و دهقانان، ملوانان و سربازان بودند. علت این که قدرت بدست حزب سرمایه‌داران افتاد این بود که این طبقه صاحب نیروی ثروت، سازمان و دانش لازم بود. از سال ۱۹۰۵ و بویژه در خلال جنگ، طبقه سرمایه‌داران، و ملاکین ملحق شده به آنان، در روسیه بزرگترین توفیقات را در امر تشکل خود بدست آوردند.

حزب کادت همیشه سلطنت طلب بوده است، هم در سال ۱۹۰۵ و هم در فاصله ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷. پس از پیروزی مردم بر استبداد تزاری، این حزب خودش را جمهوریخواه اعلام کرد. تجربه تاریخ نشان میدهد که احزاب کاپیتالیست همیشه هر وقت مردم بر سلطنت فائق آمده‌اند با جمهوریخواه بودن رضایت داده‌اند، مشروط بر آن که بتوانند از امتیازات سرمایه‌داران و فرمانروایی مطلق آنان بر مردم برخوردار بمانند.

حزب کادت در حرف ستایشگر "آزادی مردم" است، ولی در عمل مدافع سرمایه‌داران. و به همین علت هم بلافاصله تمام ملاکین، سلطنت‌طلبان و باند سیاه به پشتیبانی‌اش برخاستند. مطبوعات و انتخابات شهود این ادعا هستند. پس از انقلاب تمام روزنامه‌های بورژوازی و تمام مطبوعات باند سیاه با کادتها هم‌آواز شدند. تمام احزاب سلطنت طلب، که دیگر جرأت عرض اندام آشکار نداشتند، در انتخابات پشتیبان حزب کادت بودند، بعنوان مثال در پتروگراد.

کادتها پس از تصرف قدرت تمام هم خود را مصروف ادامه جنگ غاصبانه و وحشیانه‌ای کردند که تزار نیکلای دوم، در پی عقد قراردادهای سری جانورصفتانه با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه، آغاز کرده بود. بموجب این قراردادها به سرمایه‌داران روس وعده داده شده است که در صورت پیروزی، قسطنطنیه، گالیسی، ارمنستان و غیره را به تصرف خود درآورند. و اما تا آنجا که به پاسخگویی به خواستهای مردم مربوط میشد، دولت کادتها با توسل به بهانه‌ها و وعده و وعیدهای پوچ همه را بایگانی کرد و تصمیم‌گیری در مورد هر مسأله‌ای که برای کارگران و دهقانان مهم و ضروری بود را به تشکیل مجلس مؤسسان حواله داد، بدون آنکه حتی موعدی برای این مجلس تعیین کند.

با استفاده از آزادی، مردم مستقلانه به تشکل خود مشغول شدند، اصلی‌ترین و مهمترین سازمان کارگران و دهقانان که اکثریت قاطع جمعیت روسیه را تشکیل میدهند، شوراهای (سویت‌های) نمایندگان کارگران، سربازان و دهقانان بود. شکل‌گیری این شوراهای انقلاب فوریه شروع شد و در خلال انقلاب در طی چند هفته، در اکثر شهرهای بزرگ روسیه و در بسیاری شهرستانها همه افراد آگاه و پیشرو طبقه کارگر و دهقان در شوراهای متحد شدند.

شوراها مطلقاً بنحوی آزادانه انتخاب میشدند. شوراها سازمانهای خالص و اصیل مردم، کارگران و دهقانان بودند. شوراها سازمانهای خالص و اصیل اکثریت عظیم مردم بودند. کارگران و دهقانانی که اونیفورم سربازی به تن داشتند، مسلح بودند.

لازم به گفتن نیست که شوراها میتوانستند و میبایست تمام قدرت دولتی را قبضه کنند. در دوره انتظار برای تشکیل مجلس مؤسسان هیچ قدرت دیگری بجز شوراها نمیبایست در کشور وجود داشته باشد. فقط در آن صورت انقلاب ما میتوانست انقلابی و واقعا مردمی و واقعا دمکراتیک باشد. فقط در آن صورت توده‌های زحمتکش، که واقعا در راه صلح میکوشند و ابدا در جنگ اشغالگرانه ذینفع نیستند میتوانند بطور مصمم و استوار آنچنان سیاستی را به اجرا درآورند که هم به جنگ غاصبانه پایان دهد و هم به صلح منجر شود. فقط در آن صورت کارگران و دهقانان میتوانند به سرمایه‌داران، که پولهای هنگفتی "از قیل جنگ" بچنگ آورده و کشور را به ویرانی و قحطی کشیده‌اند، لگام بزنند. ولی در شوراها فقط اقلیتی از نمایندگان جانبدار حزب کارگران انقلابی یعنی سوسیال دمکراتهای بلشویک بودند که خواستار واگذاری تمام قدرت دولتی به شوراها بود. اکثریت نمایندگان شوراها از احزاب سوسیال دمکراتهای منشویک و "انقلابیون سوسیالیست" پشتیبانی میکردند که با واگذاری قدرت به شوراها مخالف بودند. این احزاب بجای برانداختن حکومت بورژوازی و تعویض آن با حکومت شوراها، در پشتیبانی از حکومت بورژوازی و سازش با آن و تشکیل یک ائتلافی با آن، اصرار داشتند. این سیاست سازشکاری با بورژوازی که از طرف احزاب منشویک و "انقلابیون سوسیالیست" تعقیب میشد، احزابی که از اعتماد اکثریت مردم هم برخوردار بودند، محتوای اصلی تمام سیر تکامل انقلاب در عرض پنج ماه اول آن است.

۴

اجازه بدهید اول ببینیم این سازشکاری‌های "انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها با بورژوازی به چه ترتیب انجام شد و بعد ببینیم چرا اکثریت مردم به آنها اعتماد کردند.

۵

منشویکها و "انقلابیون سوسیالیست" در تمام مراحل انقلاب روسیه با سرمایه‌داران به اشکال مختلف سازش کرده‌اند.

در همان نزدیکهای فوریه سال ۱۹۱۷، همینکه مردم به پیروزی رسیدند و حکومت تزاری سرنگون شد حکومت موقت کاپیتالیستی، کرنسکی Kerensky را بعنوان "سوسیالیست" بداخل خود پذیرفت. در حقیقت کرنسکی هیچوقت سوسیالیست نبود. او ترودوویک^[۱] بود و فقط از مارس سال ۱۹۱۷ "سوسیال رولوسیونر" شد و این وقتی بود که دیگر این امر نه فقط خطری نداشت، بلکه پر منفعت هم بود. حکومت موقت سرمایه‌داری بلافاصله کوشید تا بتوسط کرنسکی که معاونت صدر شورای پتروگراد را به عهده داشت، این شورا را به کنترل درآورد و رام کند. شورا هم، یعنی سازمانی که "انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها در آن تفوق داشتند، اجازه داد که رامش کنند، و بلافاصله پس از تشکیل حکومت موقت سرمایه‌داری، موافقت کرد که "از آن پشتیبانی کند" - "تا آنجا که" این حکومت به وعده‌های خود عمل بکند.

شورا خود را بازرس و کنترل کننده اعمال حکومت موقت فرض میکرد. سران شورا، کمیسیونی بنام "کمیسیون تماس"^[۲] تشکیل دادند تا با دولت در تماس و ارتباط باشند. در این کمیسیون تماس، سران اس.آرها ("انقلابیون سوسیالیست") و منشویکها دائما با دولت سرمایه‌داری در مذاکره بودند و به بیان صحیح‌تر، مقام وزرای بدون وزارتخانه، یا وزاری غیررسمی را داشتند.

در تمام ماه مارس و تقریباً در تمام آوریل جریان امور به همین منوال بود. سرمایه‌داران کار را به دفع الوقت و بهانه‌تراشی می‌گذراندند تا به این وسیله فرصت بخرند. حتی یک قدم هم که در بسط انقلاب اهمیتی داشته باشد در این دوره توسط دولت سرمایه‌داری برداشته نشد. دولت مطلقاً کاری هم در رابطه با انجام وظیفه عاجل خودش هم یعنی فراخواندن مجلس مؤسسان انجام نداد؛ این موضوع را نه به سازمانهای محلی سپرد و نه حتی برای تهیه مقدمات آن یک کمیسیون مرکزی تشکیل داد. هم و غم دولت فقط یک چیز بود، آنهم اینکه در خفا قراردادها را بین المللی ددمنشانه‌ای را که تزار با سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه بسته بود تجدید کند. سیر انقلاب را به حد امکان با احتیاط و بی سر و صدا متوقف کند، همه چیز را وعده بدهد ولی هیچیک را عملی نکند. اس.آرها و منشویکها در "کمیسیون تماس" بسان احمقانه‌ای عمل میکردند که گویی خوراکشان حرفهای خیالپردازانه است و وعده و باز هم وعده. اس.آرها و منشویکها مثل کلاغ قصه کلیله و دمنه به چاپلوسی از خودشان معتاد شدند و گفته‌های سرمایه‌داران را که از قرار شوراها را روی تخم چمشان می‌گذارند و بدون تأیید آنها قدم از قدم برنمیدارند با کیف گوش میدادند و نشئه میشدند.

اما زمان می‌گذشت و دولت سرمایه‌داری برای انقلاب مطلقاً هیچ کار انجام نمیداد. درست برعکس، در طی این مدت دولت فرصت کرد و توانست تا درست علیه انقلاب، قراردادهای سری و وحشیانه را از طریق مذاکرات تکمیلی به همان درجه سری با دیپلماتهای امپریالیست انگلیس و فرانسه، تجدید یا به عبارت صحیحتر، تحکیم کند و به آنها "جان تازه‌ای بدهد". دولت در این مدت فرصت کرد و توانست درست علیه انقلاب، یک سازمان ضد انقلابی از (و یا حداقل همبستگی در بین) ژنرالها و افسران ارتش درگیر در عملیات جنگی پی‌ریزی کند. دولت فرصت کرد و توانست درست علیه انقلاب، کار متشکل کردن صاحبان صنایع و صاحبان کارخانه‌ها را شروع کند، یعنی متشکل کردن کسانی که در زیر فشار کارگران بارها مجبور به عقب نشینی شده بودند اما در همان حال مشغول آسیب زدن و خرابکاری در تولید بودند و در تدارک این که در اولین فرصت مناسب تولید را کاملاً متوقف کنند.

با این حال سازمانیابی کارگران و دهقانان پیشرو در شوراها پیوسته پیش میرفت. پیشروترین نمایندگان طبقات ستمکش، علیرغم توافق فی‌مابین دولت و شورای پتروگراد، علیرغم نطقهای غرای کرنسکی، علیرغم "کمیسیون تماس"، احساس میکردند دولت درست مثل سابق دشمن مردم و انقلاب باقی مانده است. توده‌ها احساس میکردند که امر صلح، آزادی و انقلاب ناگزیر به هیچ جا نخواهد رسید، مگر آن که مقاومت سرمایه‌داران در هم شکسته شود. عدم تحمل و خشم توده‌ها اوج میگرفت.

۶

این غده در ۲۰ و ۲۱ آوریل ترکید. جنبش بطور خودبخود و بی آنکه کسی آن را تدارک ببیند شعلهور شد. این جنبش با چنان وضوحی دولت را هدف گرفته بود که حتی یک هنگ تا دندان مسلح در اطراف قصر مارینسکی Marinsky حاضر شد تا وزراء دستگیر کند. همه به چشم خود دیدند که حکومت نمیتواند در قدرت بماند. شوراها میتوانستند (و میبایست) قدرت را قبضه کنند بی آنکه با کوچکترین مقاومتی روبرو شوند. "انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها بجای این کار، از دولت سرمایه‌داری در حال فروپاشی حمایت کردند و با سازشهای باز هم بیشتر، سرنوشت خودشان را بیش از پیش به آن گره زدند و قدمهایی برداشتند که برای انقلاب کشنده‌تر بود و آن را به سوی نابودی قطعی میکشاند.

انقلاب، تمام طبقات را با چنان سرعت و عمقی آگاه میکند که در روزگار عادی و صلح‌آمیز در عقل نمی‌گنجد. سرمایه‌داران که از هر کس دیگر در امر مبارزه طبقاتی و سیاست متشکل‌تر و پرتجرب‌ترند، درسهایشان را هم سریعتر از بقیه آموختند. آنها وقتی وضع دولت را ناامید کننده تشخیص دادند، به روشی متوسل شدند که سرمایه‌داران سایر کشورها دهها سال، از سال ۱۸۴۸ به بعد، پراتیک کرده‌اند. این روش به "دولت انتلافی" معروف است، یعنی کابینه مشترکی متشکل از اعضای از بورژوازی و اعضای سوسیالیسم که خوب رنگ عوض میکنند.

در کشورهای آزادی و دموکراسی مدتهای مدید در کنار جنبش انقلابی کارگری وجود داشته است، در انگلستان و فرانسه، سرمایه‌داران بارها با توفیق به این روش متوسل شده‌اند. تجربه نشان داده است که وقتی رهبران "سوسیالیست" وارد کابینه بورژوازی میشوند، دیگر مقاماتی بی‌خاصیت هستند، عروسک‌اند، حائل‌هایی برای سرمایه‌داران، آلت‌هایی برای فریب دادن کارگران.

سرمایه‌داران "دمکرات و جمهوریخواه" روسیه هم به همین شیوه پناه بردند. "انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها فی‌الغور به تمحیق تن دادند، و کابینه "انتلافی" با شرکت چرنوف Chernov، تسره‌تلی Tsereteli و شرکاء در روز ششم ماه مه متولد شد.

ابلهان احزاب "انقلابیون سوسیالیست" و منشویک، از خود بیخود و مسرور در باران جلال و شکوه رهبران بوزرات رسیده خود، از شادی در پوست نمی‌گنجیدند. سرمایه‌داران دست شغف بهم میسائیدند چرا که توانسته بودند در وجود "رهبران شوراها" برای خود مددکارانی در ضدیت با مردم پیدا کنند، چرا که توانسته بودند از آنها قولهای تضمین شده بگیرند که از "عملیات تعرضی در جبهه" یعنی از براه اندازی دوباره جنگ سبعانه امپریالیستی که مدتی متوقف مانده بود، پشتیبانی میکنند. سرمایه‌داران بخوبی از عقده‌های ناتوانی این رهبران آگاه بودند، و خوب میدانستند که قولهای بورژوازی - در مورد کنترل تولید و حتی سازمان دادن به تولید و در مورد سیاست صلح و غیره - هرگز جامعه عمل بخود نخواهد پوشید.

همینطور هم شد. مرحله دوم تکامل انقلاب از ششم ماه مه تا ۹ یا تا ۱۸ ژوئن، هم بر صحت انتظارات سرمایه‌داران مهر تأیید کوبید و هم بر این که اس‌آرها و منشویکها را چه آسان میتوان تمحیق کرد.

طی مدتی که پشه‌خف Peshekhonov و اسکوبلف Skobelev با نطقهای سرخ شبرنگشان، که از جمله صد در صد سودهای سرمایه‌داران از آنها گرفته خواهد شد و این که دیگر "مقاومت آنان در هم شکسته شده" و قس علیهذا مشغول فریب خود و مردم بودند، سرمایه‌داران مواضع خودشان را تحکیم میکردند. هیچ چیز، مطلقاً هیچ کاری در این طی این مدت، در رابطه با لگام زدن به سرمایه‌داران صورت نگرفت. معلوم شد که جماعت خوش‌رقص از سوسیالیسم به وزرات رسیده، چیزی جز ماشینهایی حرفی نیستند، ماشینهایی که کارشان منحرف کردن توجه طبقات ستمکش است، در حالی که تمام دستگاه اداری عملاً در دست بوروکراسی (مقامات رسمی) و بورژوازی باقی مانده بود. پالچینسکی Palchinsky بدنام معاون وزارت صنایع نماینده خصلت‌نمای این دم و دستگاه بود که هر اقدامی بر ضد سرمایه‌داران را بلوکه میکرد. طی مدتی که وزراء به ورّاجی مشغول بودند همه چیز به همان صورت سابق ماند.

بورژوازی بخصوص از تسره‌تلی وزیر برای مبارزه بر ضد انقلاب استفاده کرد. وقتی که انقلابیون محل بخود جرأت دادند و کمیسر منصوب شده را برکنار کردند، تسره‌تلی برای "برقراری آرامش" به کرونشئات اعزام شد. بورژوازی در روزنامه‌های خود علیه کرونشئات جنجالی پر سر و صدا، خشن و کینه‌توزانه براه انداخت، کمپینی وسیع از دروغ و لجن‌پراکنی و افتراوات تهدیدآمیز، کرونشئات را متهم کردند که "میخواهد از روسیه جدا شود"، این دروغها و مهملات نظیر آن را به هزار زبان تکرار کردند تا خرده بورژوازی و ابلهان را به بترسانند. یکی از بهترین نمونه‌ها از لحاظ حماقت و وحشتزدگی از فرط بلاهت، تسره‌تلی بود که در قورت دادن لجن و کثافتی که بورژوازی میپراکند هیچکس به گردش نمیرسید، او در "سرکوب و به اطاعت و اداشتن" کرونشئات از همه کس پر حرارت‌تر و سخت‌کوش‌تر بود، بی آنکه حتی بفهمد که دارد نقش نوکر بورژوازی ضدانقلابی را بازی میکند. معلوم شد که تسره‌تلی عامل "مصالحه" با کرونشئات انقلابی بوده است، مصالحه‌ای که طی آن کمیسار کرونشئات دیگر همینطوری از طرف دولت منصوب نمیشد بلکه او را اول در محل انتخاب میکردند و و بعد از جانب دولت "تأیید" میشد. وقت وزرایی که جبهه سوسیالیسم را بخاطر بورژوازی رها کرده بودند صرف رسیدن به این قبیل مصالحه‌های رقت‌آور میشد.

هر جا وزیر بورژوا نمیتوانست برای دفاع از دولت در برابر کارگران انقلابی یا در شوراها ظاهر شود، سر و کله وزیری "سوسیالیست" مثل اسکوبلف، تسهرتلی، چرنف و غیره پیدا میشد (یا بعبارت صحیحتر، بورژوازی اعزامشان میکرد) و با کمال وفاداری این مأموریت را انجام میداد؛ به بهترین نحوی که توانش را داشت از کابینه دفاع میکرد، سرمایه‌داران را تیرئه میکرد و با قول و وعده و وعید مردم را فریب میداد تا صبر داشته باشند، صبر و باز هم صبر .

چرنف وزیر بالاخص درگیر چانه زدن با همپالکی‌های بورژوازش بود؛ تا همان ماه ژوئیه یعنی تا "بحران حکومتی" جدید که پس از جنبش سوم چهارم ژوئیه آغاز شد، تا زمان خروج کادتها از کابینه، چرنف وزیر بطور دائم مشغول یک کار مفید و بسیار جالب بود، کاری به نهایت درجه مفید بحال مردم، و آن عبارت بود از "متقاعد ساختن" همکاران بورژوای خودش، تشویق و ترغیب آنان به اینکه دستکم با منع معاملات خرید و فروش زمین موافقت کنند. این ممنوعیت بشکلی بسیار جدی به کنگره سراسر روسیه‌ای نمایندگان دهقانان در پتروگراد قول شده بود. ولی این وعده هم همچنان وعده باقی مانده بود. چرنف نه در ماه مه و نه در ماه ژوئن نتوانست این وعده را عملی کند تا آنکه بالاخره برآمد انقلابی، شورش خودبخودی سوم و چهارم ژوئیه که با خروج کادتها از کابینه همزمان شد، امکان اجرای این اقدام را فراهم کرد. حتی آن موقع هم معلوم شد که این اقدام به هر حال مستثنی از قاعده، نمیتواند به مبارزه‌ای که دهقانان علیه ملاکین بر سر زمین میکردند بشکلی محسوس خدمتی بکند .

در این میان، در جبهه جنگ، وظیفه امپریالیستی و ضدانقلابی از سرگیری جنگ سبعانه امپریالیستی، یعنی کاری که کوچک‌منفور مردم نتوانسته بود انجام دهد را، کرنسکی "دمکرات انقلابی"، عضو تر و تازه حزب "سوسیالیست-انقلابی" با موفقیت و بنحوی درخشان به انجام میرساند. او سرمست فصاحت خود و بوی عود و اسفندی بود که امپریالیستها برایش دود میکردند، امپریالیستهایی که از او مثل پیاده در بازی شطرنجشان استفاده میکردند، مجزش را میگفتند و تصدقش میرفتند - چرا که او با نهایت وفاداری و ایمان به سرمایه‌داران خدمت میکرد، میکوشید با استدلال رضایت "ارتش انقلابی" را در از سرگیری جنگ جلب کند، همان جنگی که هدفش برآوردن مقاصد قرارداد‌های بین تزار نیکلای دوم و سرمایه‌داران انگلیس و فرانسه بود، همان جنگی که قند تصرف قسطنطنیه و لووف و ارزروم و طرابوزان را در دل سرمایه‌داران روس آب میکرد .

دومین مرحله انقلاب روسیه، ششم مه تا ۹ ژوئن، هم به همین منوال سپری شد. بورژوازی ضدانقلابی در پناه و در حمایت وزرای "سوسیالیست" قوت گرفت، مواضعش را تحکیم کرد و برای تعرض آماده شد، تعرض هم بر ضد دشمن خارجی و هم بر ضد دشمن داخلی یعنی کارگران انقلابی .

۷

روز نهم ژوئن حزب کارگران انقلابی، بلشویکها، در پتروگراد در کار تدارک تظاهراتی بود که بیان سازمانیافته نارضایی و خشم روزافزون عمومی باشد. رهبران "انقلابیون سوسیالیست" و منشویک که سازشپایان با بورژوازی دست و پایشان را بکلی بسته بود و به سیاست امپریالیستی تعرض مقید شده بودند، به وحشت افتادند و احساس کردند نفوذشان در بین توده‌ها در حال نابودی است. زوزه و عربده‌ای همگانی علیه تظاهرات براه افتاد و کادتهای ضدانقلابی هم به آن ملحق شدند، اینبار به همراه "انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها. تحت رهبری آنها و بعنوان نتیجه سیاست سازش آنها با سرمایه‌داران، چرخش توده‌های خرده بورژوازی بجانب ائتلاف با بورژوازی ضدانقلابی کاملاً قطعی و با وضوح تمام عیان شد. اهمیت و جایگاه تاریخی بحران ۹ ژوئن و معنای طبقاتی آن، همین اتفاق است .

بلشویکها برگزاری تظاهرات را لغو کردند، چرا که به هیچ وجه نمیخواستند کارگران را در آن لحظه به نبردی محکوم به شکست در مقابل نیروهای متحد کادتها، "انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها بکشاند.

ولی اس.آرها و منشویکها، با این قصد که دستکم ته‌مانده‌ای از اعتماد توده‌ها را حفظ کنند مجبور شدند یک تظاهرات عمومی را برای روز ۱۸ ژوئن فرا بخوانند. بورژوازی بشدت بخشم آمد چرا که بدرست از این حرکت دریافته بود که دمکراتهای خرده بورژوا دارند بجانب پرولتاریا میچرخند و به همین دلیل تصمیم گرفت این آکسیون دمکراتها را با تعرضی در جبهه فلج کند .

در واقع ۱۸ ژوئن پیروزی درخشانی از رواج شعارهای پرولتاریای انقلابی، شعارهای بلشویسم، در بین مردم پتروگراد بود. و در روز ۱۹ ژوئن بورژوازی و کرنسکی بناپارتیست[۳] با جدیت اعلام کردند که تعرض در جبهه در همان روز ۱۸ ژوئن آغاز شده است .

این تعرض در عمل، از سرگیری همان جنگ سبانه بود، جنگی به نفع سرمایه‌داران و کاملاً بر ضد خواست اکثریت عظیم زحمتکشان. بهمین دلیل این تهاجم جنگی ناگزیر از یک سو با رشد بی حد و حصر شوونیسم و انتقال قدرت نظامی (و نتیجتاً قدرت دولتی) به دار و دسته‌ای نظامی از بناپارتیستها همراه بود، و از سوی دیگر، با موجی از قهر و خشونت علیه توده‌ها، پیگرد انترناسیونالیستها، منع آزادی تبلیغات، و دستگیری و تیرباران مخالفین جنگ .

اگر ششم ماه مه، "انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها را با طنابی به ارابه پیروزی بورژوازی گره زده بود، ۱۹ ژوئن آنها را با قلاده و زنجیر به غلامی سرمایه‌داران بست .



در اثر از سرگیری جنگ آدمکشانه، طبعاً خشم و نفرت توده‌ها با سرعت و حدت بیشتری بالا گرفت. سوم و چهارم ژوئیه روزهای فوران خشمی بود که بلشویکها تلاش میکردند کنترل شده باشد، خشمی که صد البته باید زحمت میکشیدند تا به حد ممکن سازمانیافته بروز کند .

"انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها، غلامان بورژوازی، در قلاده و زنجیر ارباب، با همه چیز موافقت کردند: اعزام نیروهای نظامی ارتجاعی به پتروگراد، برقراری مجدد مجازات اعدام، خلع سلاح کارگران و سپاهیان انقلابی، دستگیری و پیگرد، و توقیف بدون محاکمه روزنامه‌ها. قدرتی که بورژوازی و دولتش نمیتوانست بطور تام و تمام قبضه کند و شوراها هم آن را نمیخواستند، به دست دار و دسته‌ای از نظامیان افتاد، بناپارتیستها، کسانی که البته بطور کامل مورد پشتیبانی کادتها، باندهای سیاه، زمین‌داران و سرمایه‌داران بودند .

نزول از نردبان، پله به پله. "انقلابیون سوسیالیست" و منشویکها که از نردبان سازش با بورژوازی بالا رفته بودند، لاجرم به پایین سر خوردند، به سیاه‌ترین روزهای عمرشان. ۲۸ فوریه در شورای پتروگراد قول دادند بطور مشروط از دولت بورژوایی پشتیبانی کنند؛ در ششم مه این دولت را از فروپاشی نجات دادند و با موافقت خود با تعرض نظامی اجازه دادند دولت آنها را به غلامان و محافظان خود تبدیل کند. در ۹ ژوئن با بورژوازی ضدانقلابی در کمپینی از خشم لجام گسیخته، دروغ، افتراء و لجن پراکنی علیه پرولتاریای انقلابی متحد شدند. در ۱۹ ژوئن به از سرگیری جنگ جنایتکارانه صحنه گذاشتند. در ۳ ژوئیه با بسیج نیروهای نظامی مرتجع موافقت کردند، که خود آغاز تسلیم کامل آنان به قدرت بناپارتیستها بود. نزول از نردبان، پله به پله .

این سرانجام ننگین احزاب "سوسیالیست-انقلابی" و منشویکها تصادفی نیست، بلکه نتیجه موقعیت اقتصادی مالکان خرده‌پا یعنی خرده بورژوازی است، چیزی که تجربه اروپا بارها و بارها آن را نشان داده است .

همه کس دیده است که چگونه مالک خرده‌پا خودش را به آب و آتش میزند و به هر ریسمانی می‌آویزد تا "جایی برسد"، آقایی بشود، به جرگه کارفرمایان قدرتمند بپیوندد و بورژوا بشود. تا وقتی سرمایه‌داری حکم میراند، مالک خرده‌پا چاره‌ای جز این ندارد که یا به جایگاه سرمایه‌دار صعود کند (کاری که در بهترین حالت برای صد یکشان میسر است) یا اینکه به پایین سقوط کند، نیمه پرولتر و نهایتاً پرولتر بشود. این در سیاست هم صادق است: دمکراتهای خرده بورژوا، بخصوص رهبران‌شان، گرایش به این دارند که دنباله‌رو بورژوازی باشند. رهبران دمکراتهای خرده بورژوا پیروانشان را با قول و وعده و ضمانت درباره امکان رسیدن به توافق با سرمایه‌داران بزرگ امیدوار نگه‌می‌دارند؛ در بهترین حالت و برای دوره‌ای بسیار کوتاه، از سرمایه‌داران حقوقی جزئی برای قشری کوچک از بخش بالای طبقه کارگر کسب میکنند؛ اما در قبال هر موضوع تعیین کننده دیگر، در مورد هر مسأله مهم، دمکراتهای خرده بورژوا همیشه دنباله‌رو بورژوازی و زائده بی‌اختیار آن شده‌اند، همچون ابزاری مطیع در دستهای سلاطین مالی. تجربه انگلستان و فرانسه بارها و بارها این را بثبوت رسانده است.

تجربه انقلاب روسیه از فوریه تا ژوئیه ۱۹۱۷ در زمانی که اتفاقات بویژه تحت تأثیر جنگ امپریالیستی و بحران عمیق ناشی از آن با سرعتی فوق‌العاده روی میدادند، این واقعیت کهنه مارکسیستی را به قطعی‌ترین و ملموس‌ترین شکل ممکن تأیید کرد که موضع خرده بورژوازی ناپایدار و منززل است.

درس انقلاب روسیه این است که کارگران برای نجات از چنگال آهنین جنگ، فلاکت، و اسارت ملاکین و سرمایه‌داران جز این که با احزاب "سوسیالیست-انقلابی" و منشویک بکلی قطع رابطه کنند و به روشنی از نقش خائنانه آنها آگاه باشند، جز اینکه به هر سازشی با بورژوازی دست رد بکوبند و مصممانه جانب کارگران انقلابی را بگیرند، راه نجات دیگری ندارند. تنها کارگران انقلابی، وقتی که از پشتیبانی دهقانان فقیر بهره‌مند باشند، میتوانند مقاومت سرمایه‌داران را در هم بکوبند، مردم را به زمین، آزادی کامل و پیروزی بر قحطی و فلاکت و جنگ، و به صلحی پایدار برسانند.

پسگفتار

این مقاله همانطور که از متن آن معلوم است در پایان ژوئیه نوشته شده است.

سیر انقلاب در ماه اوت آنچه در این مقاله گفته شده را کاملاً تأیید کرد. در پایان ماه اوت شورش کورنیلف؛ [موجب چرخش جدیدی در انقلاب شد، چرا که آشکارا به تمام مردم نشان داد که کادتها به اتفاق ژنرالهای ضدانقلابی میکوشند شوراها را منحل و رژیم سلطنت را احیا کنند. اینکه این چرخش جدید انقلاب تا چه حد نیرومند است و اینکه آیا موفق میشود به سیاست هلاکتبار سازش با بورژوازی پایان دهد یا نه، موضوعی است که آینده نزدیک نشان خواهد داد.

ن. لنین

۶ سپتامبر ۱۹۱۷

پسگفتار در تاریخ ۶ (۱۹) سپتامبر ۱۹۱۷ نوشته شده است. اصل مقاله اولین بار در ۱۲ و ۱۳ سپتامبر (۳۰ و ۳۱ اوت) ۱۹۱۷ در روزنامه "کارگر" (رابوچی) منتشر شده است.

زیرنویسها

[۱] ترودوویک - Trudovik یک گروه انقلابی از دهقانان و روشنفکرانی که برای دهقانان از یک برنامه ارضی انقلابی طرفداری میکردند، تا دهقانان تماما در سرمایه‌داری روسیه ادغام شوند.

در آوریل ۱۹۰۶، گروهی متشکل از ۱۳۰ تا ۱۴۰ تن از نمایندگان دهقانان در دوما (مجلس قانونگذار دوره مشروطیت) از کادتها جدا شدند تا حزب مستقل خودشان را تشکیل بدهند. این ترودوویک‌ها یک برنامه اصلاحات ارضی داشتند که ادامه مطالبات دهقانان در رابطه با مالکیت همه زمینها بود. علیرغم این آنها نه در پی سرنگون کردن دولت، بلکه فقط سرنگونی نظام ارضی بودند. بنابراین این جنبش، تلاش برای پالایش جامعه روسیه از بقایای فئودالیسم را نمایندگی میکرد، و این که دهقانان از همه آزادیهای کاپیتالیستی برخوردار شوند.

ترودوویک‌ها هرگز نتوانستند در دوما (مجلس) جایگاهی مستقل کسب کنند، و همیشه بین کادتها و سوسیال دمکراتهای انقلابی در نوسان بودند. در خلال جنگ جهانی اول اکثر ترودوویک‌ها موضع سوسیال شوونیستی اتخاذ کردند.

بعد از انقلاب فوریه ۱۹۱۷، ترودوویک‌ها در بست از دولت موقت حمایت کردند. یکی از آنها بنام زاردونی بعد از وقایع ژوئیه وزیر دادگستری شد و به نهایت درجه به تعقیب حزب بلشویک پرداخت. بعد از انقلاب اکتبر، ترودوویک‌ها تلاش کردند دولت شوراهای سرنگون کنند و بعد از هم پاشیدند.

[۲] کمیسیون تماس - Contact Commission کمیسیونی که توسط منشویکها و اس.آرها برپا شد. این کمیسیون در ۸ مارس (۲۱ مارس تقویم قدیم) سال ۱۹۱۷ تأسیس شد تا ارگان رسمی ارتباط بین کمیته اجرایی شورای پتروگراد با دولت موقت باشد. منظور این بود که کمیسیون "لابی" کند و بر دولت موقت تأثیر بگذارد و عمدتاً نقشی اصلاحی ایفا کند، البته بدون هیچگونه قدرت.

اعضای این کمیسیون عبارت بودند از چخیدزه Chkheidze، استکف Steklov، سوخائف Sukhanov، فیلیپفسکی Filipovsky و اسکوبلف Skobelev بعداً چرنف Chernov و تسره‌تلی Tsereteli هم عضو کمیسیون شدند). این کمیسیون تا ماه مه ۱۹۱۷، یعنی تا زمان تشکیل دولت موقت ائتلافی موجود بود.

[۳] بناپارتیسم (بنام بناپارت‌ها دو امپراتور فرانسه) به حکومتی اطلاق میشود که میکوشد خود را مستقل از هر حزبی وانمود کند، در حالیکه از مبارزه شدید بین احزاب سرمایه‌داران و کارگران استفاده میکند یک چنین حکومتی که عملاً به سرمایه‌داران خدمت میکند بیش از همه کارگران را با وعده و وعید و صدقه‌های ناچیز فریب میدهد.

[۴] شورش کورنیلف - Kornilov, Lavr (1870-1918) شورشی علیه انقلاب بود که توسط بورژوازی و ملاکین در اوت ۱۹۱۷ سازمان داده شد. رهبر آن ژنرال تزاریست، کورنیلف بود که در زمان خودش فرمانده کل نیروی زمینی بود. هدف توطئه‌گران این بود که پتروگراد را تصرف کنند، حزب بلشویک را در هم بکوبند، شوراهای را منحل کنند، یک دیکتاتوری نظامی برقرار کنند، و راه را برای احیای سلطنت هموار سازند. کرنسکی، رئیس دولت موقت به این حرکت توطئه‌گرانه ملحق شد. اما وقتی این شورش که با کورنیلف تداومی میشد شروع شد، کرنسکی از ترس اینکه کورنیلف پس از موفقیت بساط او را جارو کند، کورنیلف را یاغی علیه دولت موقت اعلام کرد.

شورش در ۲۵ اوت (۷ سپتامبر) شروع شد. کورنیلف لشکر سوم سواره نظام را بسوی پتروگراد روانه کرد. در خود پتروگراد سازمانهای ضدانقلابی حامی کورنیلف خودشان را برای عملیات آماده کردند.

حزب بلشویک مردم را علیه شورشی که کورنیلف براه انداخته بود طبق توصیه لنین، برای افشای دولت موقت و دنباله‌های اس.آر و منشویکش رهبری کرد. در پاسخ به فراخوان کمیته مرکزی حزب بلشویک، کارگران پتروگراد، و سربازان و ملوانان انقلابی بسیج شدند تا به جنگ شورشیان بروند. کارگران پتروگراد به سرعت واحدهای گارد سرخ را سازمان دادند. در محله‌های مختلف کمیته‌های انقلابی برپا شد. پیشروی نیروهای کورنیلف متوقف شد و تبلیغات بلشویکی روحیه‌شان را تخریب کرد.

شورش کورنیلف توسط کارگران و دهقان و تحت رهبری حزب بلشویک دفع شد. زیر فشار مردم، دولت موقت مجبور شد حکم دستگیری و محاکمه کورنیلف و همدستانش را صادر کند.

منتشر شده در منتخب یکجلدی آثار لنین به فارسی صفحات ۴۸۳ تا ۴۸۸ - بازنویسی و بعضاً ترجمه مجدد خسرو داو، اکتبر ۲۰۰۶